

تکوین گرایی: از سیاست بین‌الملل تا سیاست خارجی

رحمن قهرمانپور

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۲/۸

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۲/۱۹

چکیده

تکوین گرایی از جمله رهیافت‌های متأخر و مطرح در علوم اجتماعی و تحلیل روندهای سیاسی است که در میانه دو رهیافت عقلانیت‌گرا و پسامدرن قرار گرفته و قایلان به آن مدعی‌اند که می‌تواند کاستی‌های این رهیافت‌ها را در فهم و تبیین سیاست‌های ملی و بین‌المللی جبران نماید. به بیان دیگر تکوین گرایی، پیوند دهنده قابلیت‌ها و توانایی‌های هر یک از این دو رهیافت و از بین برنده منازعه تئوریک میان آنها است.

مقاله حاضر با بررسی تفصیلی این قابلیت‌ها و منازعات، به تشریح شاخه‌های مختلف تکوین گرایی اعم از مدرن و پسامدرن پرداخته و نقد اندیشمندان آن همچون الکساندر ونت و کراتوچویل را از رئالیسم و پساساختگرایی توضیح داده است. نویسنده در ادامه به تحلیل سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی کشورها از منظر رهیافت تکوین گرایی می‌پردازد و امکان استخراج نظریه سیاست خارجی از نظریه سیاست بین‌الملل را در این رهیافت بررسی می‌کند. در نهایت نویسنده بر آن است که تکوین گرایی از آنجا که منطق تناسب را جایگزین عقلانیت ابزاری می‌کند؛ از هر دو سطح تحلیل نئورئال و نئولیبرال بهره می‌گیرد و منافع و اهداف دولت‌ها را تابع هنجارها و هویت دولت‌ها و تحول آن می‌داند؛ در مقایسه با رهیافت‌های پست‌مدرن و انتقادی در تحلیل رویدادها و تحولات سیاسی، عینی‌تر، علمی‌تر و موفق‌تر است و در عرصه عمل نیز بهتر می‌تواند نظم و ثبات سیاسی را به ارمغان بیاورد.

کلیدواژه‌ها: تکوین گرایی، عقلانیت گرایی، پست‌مدرنیسم، سیاست بین‌الملل

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هفتم • شماره دوم • تابستان ۱۳۸۳ • شماره مسلسل ۲۴

مقدمه

نزدیک به یک دهه است که رهیافت تکوین‌گرایی^۱ در مباحث آکادمیک روابط بین‌الملل اهمیت پیدا کرده و به نوعی منازعه میان عقلانیت‌گرایی و انعکاس‌گرایی^۲ را تحت تأثیر قرار داده است. حجم ادبیات تولید شده در این مورد، گویای اهمیت تکوین‌گرایی است. هرچند هنوز پرسش‌های بسیاری وجود دارند که رهیافت مذکور باید به آنها پاسخ دهد لکن تلاش‌های اولیه حکایت از آن دارد که تکوین‌گرایی در برخی موارد حرف تازه‌ای برای گفتن دارد. طرفداران رهیافت مزبور به جای درگیر شدن در بحث فلسفی و انتزاعی دامنه‌دار و در برخی موارد بی‌نتیجه، کوشیده‌اند نشان دهند آنجا که رویکردهای عقلانیت‌گرا از تبیین درمی‌مانند، تکوین‌گرایان می‌توانند یک گام جلوتر بگذارند. گسترش ادبیات تکوین‌گرایی به گونه‌ای است که حتی در سال‌های اخیر، نظریه سیاست خارجی تکوین‌گرایانه نیز مراحل رشد اولیه خود را طی کرده است.

نوشتار حاضر، ضمن مقایسه تکوین‌گرایی با رویکردهای عقلانی و پست‌مدرن، شاخه‌های مختلف آن و نیز نظریه سیاست خارجی تکوین‌گرایانه را مورد بررسی قرار می‌دهد. هدف، نشان دادن این نکته است که تکوین‌گرایی به دلیل واقع شدن در ابتدای راه، نمی‌تواند مفروضات اساسی رهیافت‌های عقلانی را به یکباره نادیده گیرد. زیرا این مفروضات طی سالیان گذشته آزمون خود را پس داده‌اند. از این‌رو در سال‌های آینده نیز آن شاخه از تکوین‌گرایی موفق‌تر خواهد بود که مفروضات عقلانیت‌گرایان را مورد توجه قرار دهد، از افتادن در وادی بحث‌های انتزاعی و زبان‌شناختی اجتناب کند و در تلاش باشد تا از حیطة اصول علم سیاست خارج نشود.

الف. تکوین‌گرایی: گذار از فلسفه به جامعه‌شناسی

یکی از ویژگی‌هایی که باعث شد تکوین‌گرایی برخلاف رهیافت‌هایی نظیر پس‌ساخت‌گرایی، پس‌مدرنیسم، فمینیسم و جامعه‌شناسی تاریخی (که ذیل عنوان انعکاس‌گرایی بررسی می‌شوند)،

1 . Constructivism

2 . Reflexivism

در آستانه هزاره جدید به رقیب جدی رهیافت‌های دیگر تبدیل شود؛ گذار از بحث‌های انتزاعی و فلسفی به بحث‌های عینی و جامعه‌شناختی بود. به تعبیر دیگر پراگماتیسم حاکم بر رهیافت مزبور باعث بقا و حتی تقویت آن شد. در حالی که در دهه ۱۹۸۰ و حتی اوایل دهه ۱۹۹۰، رهیافت‌های پست‌مدرن با اتخاذ مواضع افراطی، وجود هر نوع دانش تجربی را محصول توهم و تصور ناشی از اعمال قدرت گفتمانی بر آدمیان یا سوژه‌ها می‌دانستند؛ تکوین‌گرایان بیش از پیش پی بردند که بدون توجه به مبانی علوم انسانی و پذیرش برخی از اصول آن نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. در طیف مقابل پست مدرن‌ها، عقلانیت‌گرایان ماتریالیست قرار داشتند که بر نقش عناصر عینی و مادی در تحولات تأکید می‌کردند و برای هنجارها، ذهنیت‌ها و گفتمان‌ها ارزش چندانی قایل نبودند.

تکوین‌گرایی در اصل تلاشی بود برای برقراری نوعی پیوند میان این دو رهیافت که اصطلاحاً به رهیافت‌های عقلانیت‌گرا (نئورئالیسم و نئولیبرالیسم) و انعکاس‌گرا (پست‌مدرنیسم، جامعه‌شناسی تاریخی، نظریه انتقادی و فمینیسم) مشهور شده بودند. (۱) اختلاف میان این دو گروه به حدی بود که امکان گفتگو میان آنها را منتفی می‌کرد. چهره اصلی اختلاف به مسایل فلسفی باز می‌گشت. گروه دوم، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی گروه اول را زیر سؤال می‌برد و معتقد بود چیزی به نام واقعیت وجود ندارد که درصدد شناخت تجربی آن باشیم.

در این منازعه، تکوین‌گرایان اختلاف خود با عقلانیت‌گرایان را صرفاً تحلیلی می‌دانستند و از تصور هر نوع بازی با حاصل جمع صفر میان دو رهیافت خودداری می‌کردند. از نظر آنها، دو رهیافت در اصل در حال گفتگو و نه منازعه با یکدیگر بودند. اصل حاکم بر موضع تکوین‌گرایان، پراگماتیسم بود. به این معنی که پژوهشگران می‌بایست به جای مشغول شدن به بحث‌های متدولوژیک و فلسفی، به حل نظری مسایل موجود در روابط بین‌الملل می‌پرداختند. (۲) در اینجا فرض آن بود که رویکردها، فاقد هر نوع برتری روش‌شناختی یا هستی‌شناختی نسبت به یکدیگر هستند. آنها صرفاً ابزارهای تحلیلی هستند که می‌توانیم در بررسی مسایل مختلف از آنها بهره‌گیریم. برخی پدیده‌ها را رویکردهای خاص بهتر توضیح می‌دهند. در عین حال استفاده از رویکردهای دیگر نیز نکات قابل توجه و حتی بدیعی را نشان می‌دهد که در رویکرد

پیشین مورد توجه نبوده است. مثلاً جریان‌های مختلف تکوین‌گرایی در این نکته هم‌رأی بودند که نئورئالیسم و نئولیبرالیسم به شیوه ساخت و تکوین اجتماعی بازیگران در سیاست جهانی توجه چندانی نشان نمی‌دهد. (۳)

بدین‌سان برای شناخت ماهیت تکوین‌گرایی، دو روش وجود دارد: شناخت از طریق وجوه اختلاف تکوین‌گرایی با عقلانیت‌گرایی و انعکاس‌گرایی و شناخت ویژگی‌های تکوین‌گرایی. به نظر می‌رسد با گذشت زمان و تقویت این رهیافت، روش دوم بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است. یعنی امروزه تکوین‌گرایان به جای نفی رهیافت‌های دیگر، می‌کوشند تا مسائلی را نشان دهند که تکوین‌گرایی آنها را بررسی کرده و ثابت کنند این رهیافت نیز از قابلیت تحلیل، نظیر سایر رهیافت‌ها برخوردار است. این تحول را می‌توان از منظری دیگر نیز بررسی کرد. طرفداران تکوین‌گرایی به جای درگیر کردن خود در مباحث دامنه‌دار فلسفی با طرفداران رهیافت‌های دیگر، می‌کوشند با تکیه بر ویژگی رهیافت خود یعنی ویژگی جامعه‌شناختی، به رویکرد حل‌المسائلی نزدیک‌تر شوند. در نوشته حاضر، ناگزیر از هر دو روش برای شناخت مبانی رهیافت تکوین‌گرایانه بهره گرفته‌ایم. یعنی هم اختلافات این رهیافت را با رهیافت‌های عقلانیت‌گرا و پست‌مدرن بررسی می‌کنیم و هم جریان‌های مختلف داخلی در تکوین‌گرایی را مورد توجه قرار می‌دهیم.

۱. تکوین‌گرایی و عقلانیت‌گرایی

می‌توان به شیوه‌های مختلف دیدگاه تکوین‌گرایان و عقلانیت‌گرایان را با یکدیگر مقایسه کرد. در اینجا، هدف اصلی بررسی دیدگاه دو رهیافت در مورد سیاست بین‌الملل است. به صورت مشخص منظور از عقلانیت‌گرایان، طرفداران رهیافت رئالیسم و لیبرالیسم و نحله‌های جدید آنها یعنی نئولیبرالیسم و نئورئالیسم است. امروزه نوعی اجماع نظر در این مورد وجود دارد که وجوه اشتراک نئورئالیسم و نئولیبرالیسم بیشتر از وجوه اختلاف آنهاست. مهم‌ترین وجه مشترک آنان همانا تأکید بر مفهوم انسان عقلانی و استفاده از نظریه انتخاب عقلایی است که از دهه ۱۹۵۰ به این طرف این دو رهیافت را تحت تأثیر قرار داده است.

انتخاب عقلایی، یکی از مهم‌ترین رهیافت‌های مطالعات بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم بوده است. حتی عده‌ای از هژمونی این رهیافت سخن می‌گویند که موجب بی‌توجهی به رویکردهای دیگر شده است. (۴) رئالیست‌ها دولت را یک بازیگر واحد و عقلانی می‌دانند که دارای سیاست‌های مشخص است. منظور از عقلانیت، تناظر بهینه میان اهداف و ابزارهاست. معنای دیگر عقلانیت، هماهنگی و سازگار بودن اولویت‌های یک دولت است. واقع‌گرایان معتقدند دولت‌ها عقلانی رفتار می‌کنند و به همین دلیل، رفتار آنها برای ناظران بیرونی قابل درک است. (۵)

عقلانیت‌گرایان، عملکرد عقلانی دولت‌ها در نظام بین‌الملل را در اصل بازتابی از عقلانی بودن انسان می‌دانند. والتز در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل، ساختار نظام بین‌الملل را محصول عملکرد انسان اقتصادی یا عقلانی می‌داند که در رفتار خود اصل سود و زیان را راهنمای عمل قرار می‌دهد. به گفته وی اگر در نظام بین‌الملل، نظم وجود ندارد پس چگونه می‌توان از ساختاری سخن گفت که در بطن خود مفهوم سازمان و نظم را نهفته دارد؟ در پاسخ به این پرسش باید از نظریه انسان اقتصادی حداکثرگرا استفاده کنیم. مطابق این نظریه، کنش‌های مبتنی بر جستجوی منافع فردی و تعامل واحدهای منفرد با یکدیگر، منجر به برقراری نوعی نظم می‌شود. در بازار، هر یک از واحدها به خاطر منافع خود فعالیت می‌کنند و بازار (به عنوان یک ساختار) محصول فعالیت‌هایی است که هدف از آنها نه ایجاد نظم بلکه رسیدن به منافع درونی است. (۶) این درست است که عملکرد دولت‌ها (کارگزاران) منجر به تشکیل ساختاری می‌شود که خود محدود کننده است؛ اما عقلانی بودن دولت‌ها به آنها امکان می‌دهد با درک این واقعیت‌ها و محدودیت‌ها، اهداف خود را پیش ببرند. زیرا ساختار به خودی خود محدود کننده است. افزون بر اینها، عقلانیت اقتضا می‌کند تا در شرایط خاص یک گزینه عقلانی مشترک و نه گزینه‌های متعدد وجود داشته باشد. مثلاً وقتی توزیع قدرت در ساختار نظام بین‌الملل تغییر می‌کند، دولت‌ها به عنوان بازیگران عقلانی با درک شرایط جدید به ائتلاف‌ها و اتحادهای جدید روی می‌آورند تا بتوانند به هدف اصلی خود که همانا بقا و امنیت است، دست پیدا کنند. راز رفتار مشابه دولت‌ها در نظام بین‌الملل در همین واقعیت، یعنی عمل عقلانی نهفته است.

نکته دیگری که در مورد رهیافت‌های عقلانیت‌گرا قابل ذکر است، تأکید بر اهداف و منافع عینی است. دورکهایم به عنوان واضع مکتب «واقعیت اجتماعی» معتقد بود واقعیت‌ها، خارج از ذهن افراد جامعه قرار دارند و قابل تقلیل به عقاید شخصی نیستند. در اینجا واقعیت به مثابه ساختاری عمل می‌کند که رفتار افراد جامعه را کنترل و هدایت می‌کند. والتز نیز تعبیری ساختاری - کارکردی از مفهوم دورکهایم ارائه می‌دهد؛ با این تفاوت که ساختار را مادی و نه ذهنی در نظر می‌گیرد. (۷) بدین ترتیب آنچه در وهله نخست، رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل را شکل می‌دهد؛ مسایل مادی و نه ذهنی است. مثلاً واقع‌گرایان، افزایش قدرت نظامی و لیبرالیست‌ها افزایش قدرت اقتصادی را جزو اهداف اصلی دولت‌ها می‌دانند که در عین حال تنظیم‌کننده رفتار آنها نیز می‌باشد. مسایل ذهنی نظیر شیوه فهم رهبران از نظام بین‌الملل، هویت دولت‌ها، هنجارهای نظام بین‌الملل و مسایل اخلاقی، در اصل تابعی از منافع مادی دولت‌ها به شمار می‌روند. حتی واقع‌گرایان سنتی نظیر مورگنتا معتقدند که هویت دولت‌ها محصول عملکرد نخبگان حاکم دولتی است. آنها افکار عمومی را در راستای حمایت از سیاست خارجی بسیج می‌کنند. به گفته مورگنتا، حکومت باید بدانند رهبر و نه برده افکار عمومی است. (۸) در عقلانیت‌گرایی، فرض بر این است که تمام دولت‌ها در سیاست جهانی دارای یک هویت هستند. در اینجا هویت دولت‌ها امری پیشینی و دولت‌ها، موضوعی ثابت و همیشگی‌اند که دارای منافع مشخص، از پیش معلوم و همانند می‌باشند. ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، ماهیت و هویت همه دولت‌ها را یکسان ساخته و همه دارای یک کارکرد اساسی یعنی اتخاذ سیاست‌های امنیتی - رقابتی برای حفظ بقا و پی‌گیری منافع خود هستند. (۹)

از نظر تعامل ساختار - کارگزار، رهیافت‌های عقلانیت‌گرا در تحلیل نهایی، تقلیل‌گرا هستند. به این معنی که می‌توان ساختار را به کارگزار و برعکس تقلیل داد. نئورئالیسم با اتخاذ رویکرد سیستمی، اولویت را به ساختار می‌دهد ولی نئولیبرالیسم بر نقش کارگزار تأکید می‌کند. (۱۰) در عین حال در هر دو رویکرد، می‌توان جای ساختار و کارگزار را با هم عوض کرد. وقتی والتز می‌گوید ساختار نظام بین‌الملل محصول عملکرد عقلانی دولت‌هاست و خود ساختار هم عملکرد دولت‌ها را محدود می‌کند، به این معناست که می‌توان تحلیل را از ساختار یا کارگزار شروع کرد. به گفته وُت نظام و ساختار بین‌الملل مورد نظر والتز که محصول

دولت‌هاست، تنها می‌تواند دولت‌ها (کارگزار) را محدود کند؛ اما قادر به خلق کارگزاران دولتی نیست. یعنی والتز برخلاف ادعای خود یک ساختارگرایی کامل نیست بلکه یک فردگرایی انتولوژیک است. برعکس در نظریه نظام جهانی والرش‌تاین با یک نظریه ساختارگرا مواجهیم، زیرا دولت‌ها هیچ نقشی در ساخت نظام جهانی ندارند. (۱۱)

سرانجام اینکه در رهیافت‌های عقلانیت‌گرا بیش از آنکه عنصر تغییر مهم باشد، مقولهٔ تداوم اهمیت دارد و این امر آنها را به نظریه‌های ایستا و نه پویا نزدیک می‌کند. بازه زمانی تغییر در نئورئالیسم بسیار زیاد بوده و تغییر به ندرت اتفاق می‌افتد. والتز در مقاله‌ای با عنوان «رئالیسم ساختاری پس از جنگ سرد» چنین ادعا می‌کند که پایان جنگ سرد صرفاً توزیع قدرت در نظام بین‌الملل را تغییر داده و نه ساختار آن را. او پایان جنگ سرد را تغییر درون سیستمی می‌داند و نه تغییر از یک سیستم به سیستم دیگر. (۱۲) از این رو، تغییر تا حد زیادی جنبه استثنایی دارد و اصل بر تداوم شرایط است.

گرچه مفروضات رهیافت‌های عقلانیت‌گرا، از نظر زمانی، ابتدا توسط نظریه‌پردازان انتقادی به چالش کشیده شد؛ اما انتقادات وارد شده از سوی تکوین‌گرایان بیشتر از انتقادات گروه نخست با معیارهای علمی سازگار بود و به همین دلیل مورد توجه قرار گرفت. گزاره‌های اصلی مطرح شده توسط تکوین‌گرایان، با توجه به مفروضات عقلانیت‌گرایی عبارتند از:

۱-۱. دولت‌ها الزاماً عقلانی رفتار نمی‌کنند و عقلانیت هم صرفاً ابزاری نیست.

تکوین‌گرایان، جز عده قلیلی، عقلانیت و مدرنیته را رد نمی‌کنند. از نظر آنها رابطه میان عمل، تفاهم و عقلانیت از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. آنها با رد این ادعا که عقلانیت همانا عقلانیت ابزاری است، از عقلانیت ارتباطی یا عملی سخن می‌گویند که در عین توجه به حساب و کتاب، بر عقل عملی استوار بوده و امری وابسته به تاریخ و بسترهای هنجاری و اجتماعی است. در نظریه اجتماعی، آنچه اولویت دارد منطق اقتناع و تفاهم است. (۱۳) بنابراین برخلاف آنچه عقلانیت‌گرایان می‌گویند، دولت‌ها همواره با یک گزینه ثابت در تمامی دوره‌ها و بسترهای اجتماعی مواجه نیستند. بنابراین با توجه به شرایط ممکن است که گزینه‌های عقلانی از یکدیگر متفاوت باشند.

۲-۱. هنجارهای ذهنی در تکوین نظام بین‌الملل به اندازه مسایل عینی اهمیت دارند.

بر این اساس واژه هنجار متفاوت از جهان‌بینی فردی است و به تبعیت از دورکهایم قابل تقلیل به اعتقادات و تفکرات فردی نیست. هنجارها، محصول تعامل ذهن افراد (یا دولت‌ها) است و خارج از این فضای تعامل، هنجاری وجود ندارد. هنجارها به معناها و هویت‌ها شکل می‌دهند و این امکان را برای بازیگران فراهم می‌آورند تا محیط پیرامون خود را تفسیر و تأویل کنند. منت معتقد است منابع مادی تنها از طریق ساختار یافته‌های مشترکی که در آن قرار دارند به کنش‌های انسانی معنا می‌دهند. نظام‌های معنایی نهادینه شده، تعریف کننده هویت بازیگران هستند و این هویت‌ها نیز منافع بازیگران را شکل می‌دهند. (۱۴)

۳-۱. هویت مقوله‌ای ثابت و از قبل موجود نیست.

هویت با گذشت زمان تغییر می‌کند و موجب تغییر در منافع و رفتار دولت‌ها می‌شود. فهم نحوه شکل‌گیری منافع دولت، عامل بسیار مهمی در درک بسیاری از مسایل روابط بین‌الملل است. به همین دلیل است که هویت به موضوعی مهم تبدیل می‌شود. هویت به معنای فهم‌های نسبتاً ثابت و مبتنی بر نقش خاص خود و انتظارات از دیگران است. بازیگران، منافع و هویت خود را از طریق مشارکت در معانی جمعی به دست می‌آورند؛ یعنی همان معانی که ساختارها را تعریف کرده و به کنش‌های ما سازمان می‌دهند. هویت‌ها و منافع، اموری مرتبط هستند و وقتی ما موقعیت را تعریف می‌کنیم، آنها نیز تعریف می‌شوند. (۱۵) بدین‌سان، عنصر تغییر وارد نظام بین‌الملل و رفتار دولت‌ها می‌شود. زمانی که هنجارهای سازنده هویت بازیگر تغییر یابند، به تبع آن هویت، منافع و رفتارهای یک بازیگر نیز تغییر می‌کنند.

۴-۱. ساختار و کارگزار قابل تقلیل به یکدیگر نیستند.

ساختار و کارگزار در یک رابطه تعاملی با یکدیگر شکل می‌گیرند. تکوین‌گرایان و مخصوصاً الکساندر رونت در این مورد از نظریه ساخت‌یابی گیدنز استفاده می‌کنند. جورج ریتزر جامعه‌شناس معروف آمریکایی معتقد است گیدنز در قیاس با وبر و دورکهایم، هستی‌شناسی سومی را در رابطه فرد - جامعه یا ساختار - کارگزار مطرح می‌کند که بر اساس آن، لحظه

شروع تحلیل، لحظه‌ای است که ساختار و کارگزار در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند. (۱۶) از این رو ساختار و کارگزار قابل تقلیل به یکدیگر نیستند. وقتی می‌خواهیم رفتار دولت‌ها را در نظام بین‌الملل تحلیل کنیم، در همان لحظه نخست باید با تعامل آن دو آغاز کنیم که البته موجب پیچیده‌تر شدن تحلیل می‌شود. گیدنز در واقع می‌کوشد یک نظریه هیبریدی ارائه کرده و از دوآلیسم ساختار - کارگزار فراتر رود. از نظر وی، این دو به لحاظ درونی با هم مرتبط‌اند و به لحاظ هستی‌شناختی در هم تنیده شده‌اند. او از مثال سکه استفاده می‌کند. ساختار و کارگزار دو روی مختلف سکه هستند که هم‌زمان نمی‌توان هر دوی آنها را دید. (۱۷) ولی اگر قرار باشد سکه نصف شود هر دو طرف آن نصف خواهد شد. بدین‌سان، تعامل دایمی ساختار و کارگزار باعث می‌شود جهان نه ثابت بلکه همواره در حال تکوین و ساخته شدن باشد و این همان نکته هستی‌شناختی مورد تأکید تکوین‌گرایان یعنی تکوین واقعیت اجتماعی در طول زمان است. (۱۸)

۲. تکوین‌گرایی و پست‌مدرنیسم

گرچه تکوین‌گرایی در سال‌های آغازین رشد و توسعه از برخی ایده‌های پس‌ساخت‌گرایان و پست‌مدرن‌ها بهره‌گرفت، اما با گذشت زمان اختلاف میان آن دو افزایش یافت. ویور^۱ اختلافات مزبور را در پنج مورد خلاصه می‌کند:

۱. اولین مسأله این است که باید جهان را توضیح دهیم یا نه؟ تکوین‌گرایان می‌کوشند به چالش مطروحه از سوی کیوهین، جواب دهند. او این انتقاد را به انعکاس‌گرایان وارد کرد که برنامه تحقیقاتی شما مشخص نیست. پست‌مدرنیست‌ها اساساً اعتقادی به این‌گونه سؤالات ندارند و معتقدند تبیین ما از جهان، آلوده به پیش‌فرض‌هاست. از این‌رو خود نظریه هم نمی‌تواند بی‌طرف باشد. آنها تمایلی ندارند که جهان را بر اساس نظریه‌هایی که خود را عملی می‌دانند، توضیح دهند. زیرا فعالیت آکادمیک را نمی‌توان از سیاست جدا کرد.
۲. در گذر از پس‌ساخت‌گرایی به تکوین‌گرایی اتفاق مهمی که حادث می‌شود این است که ادعاها کمتر فلسفی و بیشتر جامعه‌شناختی می‌شوند. هدف همانا علوم اجتماعی است.

۳. در پساساختگرایی، معنا و نظم همواره شکننده و موقتی هستند و به واسطه پارادوکسها و ناممکن بودن انسداد منطقی تهدید می‌شوند. اما تکوین‌گرایان می‌کوشند ضمن رمززدایی از ساختارها، شیوه تکوین آنها را درک کنند.

۴. عناصر سازنده تحلیل در تکوین‌گرایی اجتماعی، جامعه‌شناختی است؛ در حالی که عنصر اصلی تحلیل در پساساختگرایی زبان است. بین مطالعه هنجارها (در تکوین‌گرایی) و متون (در پست‌مدرنیسم) تفاوت زیادی وجود دارد. در حالت نخست، امکان مشاهده از جهان خارج وجود دارد ولی در دومی فرد وارد یک جهان گفتمانی و متنی می‌شود و باید بتواند زبان کشور مورد مطالعه را درک کند. اما تکوین‌گرایان یک جهان‌بینی به مراتب هماهنگ‌تر و عقلانی‌تری را ارائه می‌دهند.

۵. پساساخت‌گرایان در مورد نحوه کار پژوهشگران پرسش‌های اگزیستانسیالیستی مطرح می‌کنند، حال آنکه تکوین‌گرایان بیشتر بر شیوه‌های مرسوم و آکادمیک تاکید دارند. (۱۹)

پست‌مدرن‌ها، بر این باورند که هویت‌ها و به تبع آن معانی، اموری گذرا، موقتی و گفتمانی هستند و امکان تثبیت آنها وجود ندارد. انسان‌ها هر لحظه به رنگی درمی‌آیند و رنگ گفتمان را به خود می‌گیرند. وضعیت طبیعی نیز در اصل همین‌گونه است. آنچه باعث می‌شود غیر از این فکر کنیم، قدرتی است که گفتمان‌ها بر اذهان آدمی اعمال می‌کنند. در نتیجه، خود واقعیت نیز مقوله‌ای گفتمانی می‌شود. یعنی خارج از گفتمان، واقعیتی وجود ندارد. از طرف دیگر در دیدگاه پست‌مدرن، ساخت جهان، محصول زبان و بازی‌های زبانی است. دریدا معتقد است فراسوی زبان، چیزی وجود ندارد و فوکو نیز باور دارد که خشونت نهفته در واژگان بدترین شکل خشونت است. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که هر لحظه به رنگی درمی‌آید و سرعت تغییرات در آن بسیار زیاد است. در چنین جهانی، سخن از ثبات و تداوم هویت یا واقعیت توهمی بیش نیست.

اما تکوین‌گرایان، بسیاری از این مفروضات را رد می‌کنند و به شیوه‌های تحقیقاتی آکادمیک نزدیک‌تر می‌شوند. از نظر آنها سرعت تحولات نه آن اندازه کند است که عقلانیت‌گرایان ادعا می‌کنند و منجر به ارایه دیدگاهی ایستا می‌شود و نه آن اندازه زیاد است که پست‌مدرن‌ها می‌گویند و موجب می‌شود هر نوع ثبات و تداومی زیر سؤال برود. آنها دیدگاه

میان‌ه‌ای اتخاذ می‌کنند که مطابق آن سرعت تحولات آن اندازه است که به ما امکان می‌دهد در یک فاصله زمانی مشخص از وجود هنجارهای ثابت و هویت‌های معین صحبت کنیم.

۳. شاخه‌های تکوین‌گرایی

تکوین‌گرایان را می‌توان به دو شاخه مدرن و پست‌مدرن تقسیم کرد. گروه مدرن، بیشتر به عقلانیت‌گرایان نزدیک است و بسیاری از مفروضات آنها را می‌پذیرد؛ اما گروه دوم بیشتر به پست‌مدرن‌ها نزدیک بوده و از شیوه‌های تحلیلی آنها استفاده می‌کند.

چهره شاخص گروه نخست، الکساندر ونت آلمانی است که خود زمانی نئورئالیست بود. در گروه دوم نیز می‌توان از روگی^۱ و کراتوچویل^۲ نام برد. پرایس و اسمیت شاخه نخست را رویکرد سیستماتیک و شاخه دوم را رویکرد کل‌گرا می‌دانند. رویکرد ونت، نظریه سیستماتیک نئورئالیسم را می‌پذیرد؛ اما رویکرد کل‌گرا درصدد اتخاذ چشم‌اندازی است که پدیده‌های داخلی و بین‌المللی را در هم ادغام کند. از نظر روگی و کراتوچویل، ساختارها و فرآیندهای داخلی و بین‌المللی دو چهره متفاوت از نظم جهانی منحصر به فرد هستند. از نظر آنها جدایی حوزه بین‌المللی و داخلی محصول دوران جدید بود. (۲۰) هرچند که پرایس و اسمیت رویکرد کل‌گرا را قویتر و منسجم‌تر از رویکرد سیستماتیک می‌دانند اما دیدگاه آنها قابل نقد است. چون در رویکرد کل‌گرا، مسأله تفاوت رفتاری دولت‌ها در نظام بین‌الملل مورد غفلت واقع می‌شود. اگر فرض این است که همه دولت‌ها در اصل طوری رفتار می‌کنند که نظم جهانی بازتولید شود، تفاوت در رفتار آنها و حتی مقابله با هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل از سوی رژیم‌های انقلابی را چگونه می‌توان تبیین کرد؟

در رویکرد سیستماتیک، بر نقش منابع سیستماتیک (بین‌المللی) و غیر سیستماتیک (داخلی) در تکوین هویت دولت‌ها و به تبع آن منافع تاکید می‌شود؛ اما رویکرد کل‌گرا بر نقش زبان در تکوین هویت‌ها و نیز ساخت گفتمانی یا اجتماعی - زبانی سوژه و ابژه در سیاست

1 . Ruggie
2 . Kratochwill

جهانی تأکید دارد. بنابراین، شرایط تاریخی - اجتماعی، تعامل زبان، معنا و قدرت اجتماعی از اهمیت خاصی در این رهیافت برخوردار است.

در این چارچوب می‌توان تکوین‌گرایان را بر اساس دو معیار درونی، به دو گروه مختلف تقسیم کرد. این دو معیار عبارتند از:

۱. زبان

۲. اشکال و شیوه تکوین دانش.

تکوین‌گرایان مدرن بر نقش هنجارها در تکوین هویت و تکوین‌گرایان پست‌مدرن بر نقش زبان در شکل‌گیری هویت تأکید می‌کنند. گروه نخست لزوم مطالعه روندهای شکل‌گیری و تحول هویت را یادآور می‌شود و نظریه‌نهایی خود را علی‌می‌داند؛ اما گروه دوم به جای توضیح شیوه تکوین هویت به عنوان شکل مطلوب دانش، بر تفهیم^۱ به عنوان شکل مناسب دانش تکیه می‌کند. (۲۱)

ب. تحلیل سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی

استخراج نظریه سیاست خارجی از نظریه سیاست بین‌الملل همواره کار آسانی نیست. زیرا سرعت تغییرات و تحولات در سیاست خارجی به مراتب بیشتر از سیاست بین‌الملل است. اگر توجه کنیم که نظریه سیاست بین‌الملل والتز جزو نظریه‌های مختصر و مفید^۲ است، خواهیم دانست که استخراج نظریه سیاست خارجی در تکوین‌گرایی که جزو نظریه‌های فوق نیست و با نوعی پیچیدگی همراه است، تا چه اندازه دشوار می‌باشد. بخشی از این دشواری ناشی از فرض تعامل سطوح مختلف و بخشی دیگر به خاطر تعدد متغیرهاست که ظاهراً گریزی از آن نیست.

با توجه به گزاره‌های چهارگانه‌ای که در مورد نظریه سیاست بین‌الملل تکوین‌گرایانه ذکر کردیم، می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

1 . Verstehen
2 . Parsimonious

۱. اگر در رویکردهای عقلانیت‌گرا، رفتار سیاست خارجی دولت‌ها در نهایت ریشه در محاسبات عقلانی و منافع عینی داشته باشد؛ در تکوین‌گرایی مقدم بر عقلانیت ابزاری، منطق تناسب رفتار با هنجارهایی است که دیگران از دولت انتظار دارند. البته ممکن است منطق تناسب، الزاماً در تعارض با منطق عقلانیت‌گرای نتیجه بخش نباشد. بدین‌سان بخشی از رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی که رویکردهای عقلانیت‌گرا در مورد آنها صدق نمی‌کند، با رویکرد تکوین‌گرایانه و منطق برازندگی قابل تبیین هستند.
۲. در رفتار سیاست خارجی دولت‌ها، متغیرهای سیستماتیک نظام بین‌الملل و متغیرهای داخلی به طور هم‌زمان مؤثراند. چنین رویکردی می‌تواند قدرت تحلیل را کاهش و یا افزایش دهد. زمانی که تعامل هم‌زمان و تأثیرپذیری متقابل متغیرهای سیستماتیک و غیرسیستماتیک را در نظر می‌گیریم، تا حدی به پیچیدگی جهان واقعی نزدیک می‌شویم و عنصر تغییر را مورد توجه قرار می‌دهیم. اما در همان حال بروز تضاد میان هنجارهای داخلی بین‌المللی تحلیل را مشکل‌تر می‌کند. زیرا نمی‌توان به راحتی هنجارها را اولویت بندی کرد.
۳. در سیاست خارجی تکوین‌گرایانه، دولت‌ها فاقد منافع و اهداف ثابت و غیرقابل تغییر هستند؛ گرچه این به معنای آنی بودن منافع نیست. چون اهداف دولت‌ها تابعی از هنجارهاست و منطق رفتاری نیز منطق تناسب است. بنابراین بسته به شرایط و انتظارات موجود از دولت‌ها، ممکن است اهداف آن‌ها تغییر کند. این در حالی است که نئورئالیسم به دلیل اتخاذ رویکرد سیستماتیک، مثلث بقا، امنیت و خودیاری را هدف اصلی و نهایی دولت‌ها می‌داند. تکوین‌گرایان معتقدند تبدیل این مثلث به هدف اصلی دولت‌ها در نظام بین‌الملل، خود امری تکوینی است و ریشه در عملکرد دولت‌ها دارد. در این مورد می‌توان به جمله بسیار مشهور ونت اشاره کرد: «آنارکی آن چیزی است که دولت‌ها خود آن را می‌سازند». نکته قابل توجه دیگر این است که به دلیل تقدم هنجارها بر منافع در تکوین‌گرایی، دولت‌ها نمی‌توانند در رفتارهای خود هنجارها را نادیده گرفته و برای رسیدن به منافع هر اقدامی را انجام دهند.

۴. در چارچوب نئورئالیسم، قدرت دولتها در نظام بین‌الملل، متغیر مستقل و سیاست قدرت یعنی برقراری توازن قوا و ائتلاف به مثابه متغیر وابسته به حساب می‌آید. در نئولیبرالیسم نیز متغیرهای داخلی، متغیر مستقل و سیاست جستجوی منافع، متغیر وابسته هستند. در تکوین‌گرایی، متغیر مستقل همانا هنجارهای اجتماعی داخلی و بین‌المللی است و متغیر وابسته، سیاست هماهنگی با هنجارها^۱ می‌باشد. (۲۲) نخبگان تصمیم‌ساز نیز بر اساس این دو متغیر رفتار می‌کنند. آنها سیاست‌ها را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که وجهه بین‌المللی یا منطقه‌ای دولتشان خدشه‌دار نشود. به این ترتیب، تفاوت رفتار دولتها در سیاست خارجی ریشه در فهم آنها از هنجارها و نیز میزان تأثیرگذاری آنها دارد. از طرف دیگر، تشابه رفتار دولتها بیش از آنکه محصول الزامات ناشی از معمای امنیت در نظام بین‌الملل آنارشیک باشد؛ محصول هنجارهای بین‌المللی مشترک است. پیش‌بینی سیاست خارجی یک کشور زمانی ممکن خواهد بود که هنجارهای بین‌المللی و اجتماعی به طور مشخص، رفتاری را تجویز کنند. (۲۳)

برای آنکه بتوانیم از مقوله هویت و نحوه تکوین هویت دولتی به عنوان ابزاری مفید در تحلیل رفتار سیاست خارجی یک کشور استفاده کنیم، باید به چند پرسش عمده در مورد نحوه ارتباط هنجارها با هویت پاسخ دهیم. پرسش اول این است که چه نوع هنجارهایی هویت می‌سازند؟ به عبارت دیگر در شناخت نحوه تکوین هویت دولت باید سراغ کدام هنجارها رفت؟ برای اجتناب از پیچیدگی، هنجارها را در دو سطح بین‌المللی و داخلی مورد توجه قرار می‌دهیم.

در سطح بین‌المللی، منابع هنجارساز عبارتند از حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی و در رأس آنها سازمان ملل و نیز رویه‌های موجود برآمده از مباحثات عمومی یا کنفرانس‌ها و در سطح داخلی نیز می‌توان فرهنگ سیاسی یک کشور را مهم‌ترین منبع هنجاری در شکل‌دهی به هویت فرض کرد.

البته در مورد منابع هنجاری دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد و به نظر می‌رسد بسته به نوع جوامع این منابع متفاوت است. مثلاً در جوامع دموکراتیک غالباً مباحث پارلمانی و حوزه

عمومی یکی از منابع عمده هنجاری است که حتی به عنوان رویه قانونی، شکل حقوقی نیز پیدا می‌کند. اما در جوامع غیردموکراتیک سنت‌ها و آداب و رسوم مذهبی و تاریخی نقش به مراتب مهم‌تری ایفا می‌کنند. به نظر می‌رسد «فرهنگ سیاسی» مفهوم مناسبی برای تعیین منابع هنجارها باشد.

از طرف دیگر، شرط لازم برای تأثیرگذار بودن هنجارها آن است که مورد پذیرش اکثریت بوده و خصلت عمومی^۱ داشته باشند. در عین حال هنجارهای مزبور باید تجویز کننده رفتار مناسب و مشخص کننده رفتارهای نامناسب باشند.

پرسش دوم این است که چه زمانی تأثیر هنجارها به اوج می‌رسد و موجب بازتعریف هویت و منافع می‌شود؟ اهمیت خاص این پرسش از آنجا ناشی می‌شود که تکوین‌گرایی می‌خواهد تغییر در سیاست خارجی کشورها را تبیین کند. به باور جان‌روگی، تکوین‌گرایی زمانی اهمیت پیدا می‌کند که نوعی گسست در نظام بین‌المللی رخ می‌دهد. در این مورد می‌توان به تحولات سال ۱۹۸۹ اشاره کرد.

در چنین مواردی، دغدغه دولت‌ها آن است که چگونه در نظم جدید منافع خود را تعریف کنند. (۲۴) اما قاعده کلی این است که هنجارها در یک مقطع زمانی به جرم بحرانی می‌رسند که نقطه ماکزیمم تأثیرگذاری آنها می‌باشد و در این هنگام می‌توان از تغییر در هویت‌ها و سیاست خارجی یک کشور سخن گفت. در حالت‌های مختلف با جرم بحرانی متفاوتی مواجهیم. زمانی هنجارهای بین‌المللی به چنین نقطه‌ای می‌رسند، مثل سقوط شوروی و فروپاشی دیوار برلین و کمونیسم و زمانی، هنجارهای داخلی یک کشور بر اثر تحولاتی نظیر انقلاب، تغییر نسل، تغییر ارزش‌ها یا به طور خلاصه تغییر فرهنگ سیاسی به جرم بحرانی می‌رسند. بنابراین، رفتار سیاست خارجی یک کشور در حدفاصل ظهور جرم بحرانی تا حد قابل توجهی ثابت یا به تعبیر بهتر، سرعت تکوین آن کم است. از منظر تعامل ساختار - کارگزار در لحظه جرم بحرانی تعامل آن دو به گونه‌ای است که بیشترین تأثیر را به همراه دارد. وقتی در کشوری انقلاب رخ می‌دهد، هنجارهای داخلی به نقطه بحرانی می‌رسند و سیاست خارجی را به شدت تحت تأثیر قرار داده و جهت آن را تغییر می‌دهند. اما با گذشت زمان، هنجارهای سیستماتیک همزمان با

تضعیف هنجارهای داخلی، تقویت می‌شوند و رفتارهای انقلابی را تعدیل می‌کنند. بسته به اینکه سیاست خارجی یک کشور در چه فاصله زمانی از نقطه جرم بحرانی قرار گرفته باشد، رفتار آن تغییر می‌کند.

پرسش سوم این است که در رفتار سیاست خارجی یک کشور آیا هنجارهای داخلی از اولویت برخوردارند یا هنجارهای خارجی؟ به عبارت دیگر، هنگام تعارض میان آن دو اولویت با کدام است؟ نظریه سیاست خارجی تکوین‌گرایانه جواب صریحی برای این پرسش ندارد و این یکی از نقاط ضعف این نظریه است. (۲۵) مثلاً در نورنالیسم در تضاد میان استقلال و نفوذ، آنچه از نظر والتز اولویت دارد «حفظ استقلال» است. در اینجا فرض بر این است که فاصله زمانی از جرم بحرانی تعیین کننده اولویت هنجارهاست. به عبارت دیگر درجه تأثیرگذاری هنجارهای داخلی یا بین‌المللی بستگی به این دارد که آخرین تغییر در سیاست خارجی عمدتاً به واسطه هنجارهای داخلی صورت گرفته باشد یا معلول هنجارهای بین‌المللی باشد. مثلاً در نظام‌های انقلابی، در سال‌های اولیه انقلاب و قبل از وقوع اولین جرم بحرانی، متغیرهای داخلی و به تبع آن هنجارهای داخلی بر هنجارهای خارجی اولویت دارند. اما برای کشورهایی که پیوستن به یک نهاد بین‌المللی به مثابه نقطه عطف برای آنها محسوب می‌شود هنجارهای خارجی بر داخلی اولویت دارند. نظیر شرایط کنونی ترکیه در آستانه پذیرش در اتحادیه اروپا و اقدام رهبر لیبی در متوقف کردن اختیاری هر نوع فعالیت مرتبط با سلاح‌های کشتار جمعی.

پرسش آخر مربوط به نقش نخبگان دولتی یا نخبگان حاکم در فرآیند تعریف هویت و منافع در سیاست خارجی است. با توجه به اینکه در کشورهای در حال توسعه و مخصوصاً خاورمیانه، نخبگان نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در تعریف منافع و هویت دارند؛ لذا باید میان کارکرد نخبگان در نظام‌های سیاسی دموکراتیک و توسعه یافته با نظام‌های اقتدارگرای در حال توسعه تمایز قایل شد. در نظام‌های توسعه یافته، نخبگان اغلب در چارچوب‌های معین و پذیرفته شده‌ای ایفای نقش می‌کنند. از همین رو طی فرآیند جامعه‌پذیری، هنجارهای مختلف را درونی کرده و بر اساس آنها عمل می‌کنند. آنها هم‌زمان دو فرآیند جامعه‌پذیری را پیش می‌برند. از یک طرف از هنجارهای داخلی تأثیر می‌پذیرند و از سوی دیگر از هنجارهای

بین‌المللی و یک تعامل همیشگی میان این دو سطح وجود دارد. (۲۶) اما در کشورهای در حال توسعه و مخصوصاً خاورمیانه، نخبگان اغلب هنجارهایی را تعریف و وارد فرهنگ سیاسی می‌کنند که خود آنها تبدیل به عناصر هویت‌ساز می‌شوند. به عنوان مثال پان‌عربیسم در جهان عرب تا حد قابل توجهی محصول عملکرد نخبگان در فضای جنگ سرد بود. با این حال درونی شدن آن در میان توده عرب باعث شد تا سیاست در کشورهای عربی تحت تأثیر شدید این ایدئولوژی باشد. از منظر تکوین‌گرایانه، اقدامات نخبگان حاکم در وارد کردن و گاه تحمیل برخی هنجارها به جامعه باعث می‌شود این هنجارها با گذشت زمان در شکل‌دهی به منافع و هویت مؤثر باشند ولو اینکه نخبگان گذشته جایگاه خود را از دست داده باشند. به عنوان مثال نخبگان جمهوری اسلامی ایران، نتوانستند ناسیونالیسم ایرانی را که تا حد زیادی ریشه در عملکرد نخبگان نظام سیاسی گذشته داشت نادیده بگیرند یا تضعیف کنند. کمالیست‌های ترکیه هم نتوانستند اسلام‌گرایان را حذف کنند، همچنان که اسلام‌گرایان نتوانستند سکولاریسم موجود در جامعه ترکیه را از بین ببرند.

نتیجه‌گیری

هنوز پرسش‌هایی وجود دارند که رهیافت تکوین‌گرایی نمی‌تواند پاسخ صریحی به آنها بدهد. با این حال این امر به خودی خود یک نقطه ضعف بنیادی نیست، زیرا رهیافت‌های دیگر نیز نقاط ضعف خاص خود را دارند. توجه به شاخه‌های مختلف تکوین‌گرایی و نیز موفقیت نسبی آن در مقایسه با رهیافت‌های پست‌مدرن و انتقادی نشان دهنده این واقعیت است که هنوز زمان برای افزایش فاصله از جریان اصلی روابط بین‌الملل و مفروضات آن زود است. نکته مورد نظر کیوهین در مورد شیوه و برنامه تحقیقاتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اگر بپذیریم علم سیاست نمی‌تواند خود را از تحولات سیاسی جهان بیرونی جدا کرده و به نظریه‌پردازی صرف مشغول شود، درمی‌یابیم چرا رهیافت‌های تکوین‌گرا در مقایسه با رهیافت‌های پساساختگرا بیشتر مورد توجه قرار گرفته و جدی و علمی فرض شده‌اند. در تحلیل نهایی، هیچ رهیافتی در علم سیاست نمی‌تواند مبانی آن را به کلی نادیده گرفته و تحلیل سیاسی را به تحلیل زبان‌شناختی یا فلسفی تقلیل دهد. جامعه و نظام سیاسی نیازمند برقراری

نظم است و نظم صرفاً مقوله‌ای ذهنی و انتزاعی نیست. رهیافت‌ها می‌توانند هم شیوه برقراری نظم را نشان دهند و هم مشخص کنند چرا در جامعه نظم سیاسی برقرار نمی‌شود. تکوین‌گرایی در مرحله کنونی بیشتر به موضوع دوم پرداخته است، اما انتظار می‌رود با رشد ادبیات مربوط به آن، زمینه برای بررسی موضوع نخست نیز فراهم شود. تلاش برای تدوین نظریه سیاست خارجی تکوین‌گرایانه یکی از گام‌های مهم در این راستا به حساب می‌آید.

یادداشت‌ها

1. See: Smith, Steve, "New Approaches to International Theory." in *Globalization of World Politics, An Introduction to International Relations*, Oxford, Oxford University Press, 1999, pp. 165 – 187.
2. Fearon, James and Wendt, Alexander "Rationalism v. Constructivism: A Skeptical View," in *Handbook of International Relations*, London, SAGE Publication, 2002, pp. 53 – 57.
3. Wendt, Alexander, *Social Theory of International Politics*, Cambridge, Cambridge University Press, 1999, p. 4.
4. Snidal, Duncan, "Rational Choice and International Relations." in *Handbook of International Relations*, op. cit, p. 43.
5. Rosenau, James, and Durfee, Mary, *Thinking Theory Thoroughly: Coherent Approaches to an Incoherent World*, Boulder, Westview Press, 2000, Second Edition, p. 14.
6. Waltz, Kenneth, "The Anarchic Structure of World Politics," in *International Politics: Enduring Concepts and Contemporary Issues*, Fifth edition, New York, Addison – Wesley and Longman, 1999, p. 52.
7. See: Ruggie, John Gerard, "Continuity and Transformation in the World polity: Toward a New – Realist Synthesis," in *New Realism and Its Critics*, Robert O. Keohane (ed), New York, Columbia University Press, 1986, pp. 131 – 157.
8. Payne, Rodger A., *Neorealists and Foreign Policy Debater: The Disconnect Between Theory and Practice*, Paper Presented at Annual Meetings of International Studies Association, Montreal, March 17 – 20, 2004.
9. کریمی، جهانگیر، «سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی»، *راهبرد*، شماره ۳۱، بهار ۱۳۸۳، ص ۱۶۹.
10. *Social Theory of International Politics*, op.cit, p. 12.
11. Adler, Emanuel, "Constructivism and International Relations," *Handbook of International Relations*, op.cit, pp. 104-105.
12. Waltz, Kenneth N., "Structural Realism after the cold war," *International Security*, Vol.25, No, 1, Summer 2000, pp. 5 – 7.
13. "Constructivism and International Relations", op. cit, p. 102.
14. Price, Richard, and Reus, Christian, "Dangerous Liaisons? Critical International Theory and Constructivism," *European Journal of International Relations*. Vol. 4(3), 1998, p. 263.
۱۵. هادیان، ناصر، «سازمان‌نگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال هفدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۲، ص ۹۲۱.
۱۶. رتیزر، جورج، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ پنجم، ۱۳۸۰، صص ۶۰۴ – ۶۰۰.

17. Hay, Colin, *Political analysis: A Critical Introduction*, London, Palgrave, 2002, p. 118.
18. Guccini, Stefano, "A Reconstruction of Constructivism in International Relations", *European Journal Of International Relations*, Vol. 6(2), 2000, p. 147.
19. Waver, Ole, "The English Schools Contribution to the Study of International Relations," *Paper Presented* at the 24th Annual Conference of the British International Studies Association, December 20th – 22nd 1999.
20. "Dangerous Liaisons?" op. cit, pp. 266-267.
21. "The English Schools Contribution to the Study of International Relations", op. cit.
22. Boekle, Henning, Rittberger, Volker, Wagner, Wolfgang, "Norms and Foreign Policy: Constructivist Foreign Policy Theory," *Tubingen Arbeitspapiere Zur Internationalen Politik und Friedensforschung*, Nr. 34a, 1999.
23. Ibid.
24. Ruggie, Gerard, "What makes the world hang together? Neo – utilitarianism and the social constructivist challenge?" in *Exploration and Contestation in the Study of World Politics*, Cambridge, MIT Press, 2000, p. 227.
25. "Norms and Foreign Policy: Constructivist Foreign Policy Theory", op.cit.
26. Ibid.